

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و پنجم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۵ (پیاپی ۴۸)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص

دکتر محمدیوسف نیری*
دانشگاه شیراز

چکیده

سیمرغ از نمادهای پرمعنی در ادب و حکمت عرفانی و متون فلسفی است. بسیاری از متفکران عالم فلسفه و حکمت و عرفان، این واژه را از بهترین دلالت معنوی و وسیله‌ای مناسب در استخدام مفاهیم بسیار ظریف و عمیق تشخیص داده و از آن استفاده کرده‌اند؛ به همین سبب ساحت گسترده‌ای از معانی بلند به این حقیقت افسانه‌نما اختصاص یافته است. در این مقاله، مفاهیم محوری سیمرغ در گستره‌های متنوع از اساطیر تا فلسفه و معارف عرفان و تجارب سلوکی بررسی شده و برای نخستین بار مشابهت‌های معنوی آن با مبانی امام‌شناختی در شیعه‌ی امامیه مورد تطبیق و تحلیل قرار گرفته است. از فواید این مقاله، تبیین مباحث انسان‌شناختی عرفانی از طریق رویکردی مشترک به معارف دینی، جستارهای فلسفی و حکمت و ادب عرفانی است.

واژه‌های کلیدی: ۱. سیمرغ ۲. عنصر اعظم ۳. هیولای کل ۴. عقل کل ۵. عبدیت خاص ۶. نبی مطلق ۷. ولّی مطلق ۸. کلمه‌ی الهیه ۹. تجلی اول ۱۰. روح کلی اعظم الهی ۱۱. سلطنت معنوی ۱۲. عنقاء مغرب ۱۳. قاعده‌ی لطف ۱۴. تبدیل مزاج روحانی ۱۵. طب روحی ۱۶. اکسیر عشق ۱۷. مقام مرآتیت ۱۸. ولادت معنوی

۱. مقدمه

«سیمرغ» یا «سیرنگ» مرغی اسطوره‌ای است که در ساحت‌های گوناگون اساطیر، دین پژوهی، فلسفه، ادب و حکمت عرفانی و هنر طی ادوار تاریخی حضوری پرنگ داشته است. سرآغاز این میراث‌های فکری در یک شاکله‌ی اسطوره‌ای به پیش از اسلام مربوط می‌شود؛ اما پس از اسلام با جلوه‌هایی مایه‌ور از عوامل قدسی و وحیانی و کلام دینی برخوردار از جوهر عقلانیت و اشراق و شهود و معارف مرموز حکمت و سیرو سلوک پدیدار می‌شود؛ به طوری که اگر بخواهیم واقعاً حق سخن را ادا کنیم باید برای هر یک از حوزه‌های مذکور رساله‌ای مستقل تدوین نماییم. تاثیر و تجلی سیمرغ در آثار ادبی، فلسفی و متون عرفانی بسیار مشهود است و در رساله‌هایی مستقل چون رساله الطیر شیخ احمد غزالی و محمد غزالی و آثار شیخ اشراق نقش آفرین است؛ اما هویت آن با منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار بسیار وابسته است؛ چرا که هیچ کس چون شیخ صاحب درد، نقاب از رخ او نگشوده است. توفیق عطار اگر چه زاییده‌ی حال و مقام و میوه‌ی سلوک اوست اما نمی‌توان آن را بی تاثیر از عوامل زمان و مکان پنداشت. شاید موثرترین عامل فکری آن روزگار دیدگاه جدیدی باشد که اهل معرفت نسبت به انسان و لایه‌های پنهان انسان شناختی حاصل کرده‌اند؛ چرا که در آن روزگار به دنبال حمله‌ی ویرانگر مغول و از میان رفتن ارزشهای انسانی رویکردی کم سابقه در آثار بزرگانی چون عطار، مولانا، نجم الدین رازی و سعدی نسبت به انسان پدید آمد. در این مقاله خط سیر این شاه مرغان را در فضاها گوناگون اسطوره، دین، فلسفه، حکمت و ادب عرفانی دنبال

کرده‌ایم و پس از شناختن و شناساندن جلوه‌های عام آن، جلوه‌ی خاصش را مورد تحلیل قرار داده‌ایم. مقصود از این جلوه‌ی خاص، مشابهت‌های درخور توجهی است که میان مفاهیم نمادین سیمرغ با مبانی امام‌شناختی شیعه‌ی امامیه وجود دارد. البته مقصود این نیست که این مفاهیم را به عنوان اندیشه و نظر عطار و دیگران مطرح کنیم بلکه مقصود، رسیدن به این نتیجه است که روح واحدی به رغم تکثر دیدگاه‌ها در باب سیمرغ مطرح است و این روح همان جوهره‌ی انسان آرمانی و نیاز و توجه فطری به وجود نبی و ولی است. به سخنی دیگر حقیقت قدسی امام‌شناختی که مبتنی بر وحی و الهام و نصّ الهی است با نظرگاه فطرت پاک انسانی که در اسطوره جلوه‌گر است، یکی می‌شود؛ با این تفاوت که در اسطوره عوامل خیال و وهم و بساطت ذهن و علم نقش دارد اما در کلام دینی حجیت عقل و نقل ملاک است. تفسیر و تحلیل سیمرغ از منظر مشابهت‌های اسطوره‌ای و اعتقادی هدف اصلی این مقاله است.

۲. معنی لغوی و اصطلاحی سیمرغ

«سیمرغ» یا «سیرنگ» نام پرنده‌ای اسطوره‌ای است که زال پدر رستم را پروراند. بعضی گویند نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد. (معین، ۱۳۱۱: ۱۳۶۱). در عربی آن را عنقاء (به فتح اول) گویند؛ بدان سبب که معتقد بوده‌اند عنقاء مرغی بوده گردن دراز با پرهایی رنگارنگ که در سرزمین اصحاب رسّ بر قلعه‌ی کوهی بسیار بلند مسکن داشته است و هر جانوری که در آن کوه بوده توسط او صید می‌شده و اگر طعمه‌ای نمی‌یافته کودکانش را شکار می‌کرده است. آن قوم نزد حنظله بن صفوان که پیامبر ایشان بوده است رفتند و از حال خود شکایت کردند. او هم دعا کرد و خدا آن مرغ را از میان برداشت (ثروتیان، ۲۰۴: ۱۳۵۲).

سخن درباره‌ی سیمرغ فراوان است. اما آنچه تقریباً مورد اتفاق همگان است این است که از این مرغ در جهان نام هست ولی نشان نیست (نصرالله منشی، ۶۶: ۱۳۵۶؛ ختمی لاهوری، ۸۸: ۱۳۷۴؛ ثروتیان، ۲۰۴: ۱۳۵۲). از این جهت در مثل، نمادی از بود و نبود است. (رشید الدین وطواط، ۱۲۰-۱۱۹: ۱۳۷۶. طبعاً چنین پرنده‌ای شکار ناشدنی است؛ چنان‌که در مثل گویند: «عنقا را می‌خواهد که به دام گیرد.» (حقیقت، ۲۷۸: ۱۳۷۹).

شاعر گوید:

بدین زبان صفت حسن یار نتوان کرد
به طعمه‌ای پشه عنقا شکار نتوان کرد

(همان)

حافظ گوید:

عنقا شکار کس نشود دام باز چنین
کان جا همیشه باد به دست است دام را

(حافظ، ۶: ۱۳۷۶)

و نیز:

نقاش چیره دست است آن ناخدای ترس
عنقا ندیده صورت عنقا کند همی

(نصرالله منشی، ۶۶: ۱۳۵۶)

به رغم آن‌که این مرغ افسانه‌ای است و غالباً آن را عنصری اسطوره‌ای پنداشته‌اند، اما عملاً فضاهایی گسترده از عالم معرفت و حقیقت را به شیوه‌ای نمادین به زیر بال و پر خود گرفته است و نیز با آنکه درباره‌ی وی زیاد گفته‌اند و نوشته‌اند، هنوز مجال گفتگو در باب او فراخ می‌نماید.

۳. سیمرغ در فضای اسطوره

کهن‌ترین منابع موجود که از سیمرغ گزارش داده‌اند، منابع زردشتی است. از این پرنده در اوستا به صورت «مرغوسن» و در پهلوی به صورت «سین مرو» (= سیمرغ) به معنی پیشوا و سرور مرغان و نخستین آفریده، یاد شده است (پور داوود، ۵۷۷-۵۷۵: ۱۳۷۴).

در اوستا و آثار پهلوی این مرغ بلند پرواز بر فراز درختی در میان دریای فراخ کرت یا فراخگرد آشیانه دارد. هر

وقت که از آن درخت برخیزد هزار شاخه از آن می‌روید و چون بر آن فرود می‌آید هزار شاخه از آن بشکند و بذرهای آن پراکنده گردد (همان).

۳.۱. پیوندی میان اسطوره و واقعیت

نکته‌ی جالب که بینش اسطوره‌ای را در باب سیمرغ با جهان واقعیت پیوند می‌زند این است که در فروردین یشت (بند، ۹۷) از شخصی به نام «سنه» یاد شده که او صد سال پس از پیدایی دین زرتشت بزاد و دویست سال پس از آن بمرد. براین اساس او را نخستین پیرو مزدیسنا می‌دانند که صد سال در این اعتقاد بزیست و با یکصد تن از مریدان خویش به روی زمین آمد. وی از شاگردان زردشت معرفی شده است. «سنه» افزون بر این که نام نخستین مومن به زردشت است به معنی شاهین و عقاب نیز ترجمه شده و آن را با وارغن (voraghan) اوستایی یکی دانسته‌اند. دکتر معین معتقد است که بین دو مفهوم سنه‌ی اوستایی و سیمرغ فارسی یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور و نام حکیمی دانا رابطه‌ای موجود است. در عهد کهن، روحانیون و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی نیز داشته‌اند؛ بنابراین تصور می‌شود یکی از خردمندان روحانی در عهد باستان که نام وی سنه- از نام پرنده‌ی موصوف گرفته شده است- بوده سمت روحانی مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است. همچنین وی به طبابت و مداوای بیماران نیز شهرت داشته است. بعدها «سنه» نام روحانی مذکور را، به معنی لغوی خود نام مرغ گرفتند و جنبه‌ی پزشکی او را در اوستا به درختی که آشیانه‌ی مرغ سنه است، در خداینامه و شاهنامه به خود سیمرغ دادند؛ چنان‌که در بهرام یشت (بند ۳۴-۳۸) آمده «کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر، او را همواره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فقر برخوردار سازد. آری پناه بخشد آن پر «مرغان مرغ» در هنگام برابر شدن با هموردان خونخوار و ستمکار، دارندگان آن پر کمتر گزند یابند. همه بترسند از کسی که تعویذ پر مرغ وارغن با اوست» (معین، ۱۲۱۲-۱۲۱۱: ۱۳۶۱).

۳.۲. سیمرغ در شاهنامه‌ی فردوسی

سیمرغ در شاهنامه مرغی بزرگ پیکر و سخنگو و چاره جو بوده و بر ستیغ کوه البرز آشیان داشته است. او رهنموده‌ی حق و موجب خیر و یاری رسان خلق بوده است. به فرمان خدا زال را به آشیان خود برد و با او مهربانی کرد و او را پروراند تا آنکه زال جوانی برومند گشت.

طبق روایت شاهنامه، سام برای بردن زال به البرز کوه آمد و به تشویق سیمرغ، زال با سام همراه شد و سیمرغ پری از پره‌های خود را به زال داد تا در هنگام سختی آن را بر آتش نهد و سیمرغ، در زمان به نزد وی حاضر گردد. سام سیمرغ را ستود و در برابر وی سر فرود آورد. این سیمرغ در چند مورد کمک‌های ارزنده‌ای انجام داد: نخست وقتی که رودابه در حال وضع حمل بود و از هوش رفت. زال از سیمرغ یاری خواست؛ سیمرغ فرود آمد و به او مژده داد که از رودابه رستم زاده خواهد شد. آنگاه چگونگی به دنیا آوردن رستم را نیز به وی آموخت. دیگر آنکه چون رستم درگیر پیکار با اسفندیار گردید و زخم‌های فراوان برداشت، نومید به نزد زال آمد و از او چاره جست. زال در این هنگام سیمرغ را فرا خواند و از او یاری خواست. سیمرغ در زمان حاضر شد و رستم و رخس را درمان کرد و تیرها را از تن آن دو بیرون کشید و راز و شیوه‌ی کشتن اسفندیار را به او یاد داد (رستگار، ۵۸۹-۵۸۷: ۱۳۶۹).

شیخ اشراق ماجرای اخیر را با نگاه و تحلیلی حکیمانه شرح کرده است (۱-۵).

۴. سیمرغ در منابع اسلامی

در قرآن مجید که محور تفکر دینی و بنیاد دین ورزی است از سیمرغ یاد نشده است. اما از مرغ و نقش‌ها و تمثیلات آن که زمینه‌ی اصلی تاویل وجودی سیمرغ تواند بود، نکته‌های جالب می‌توان یافت. درنگاهی اجمالی با قطعیت می‌توان گفت که تمام رساله الطیرها از قرآن کریم مایه گرفته است و تاویلات، تمثیلات و تشبیهاتی که در باب پرنده و پرندگان در این کتاب آسمانی آمده است، حجتی بر این مدعا تواند بود. بر این اساس گفته‌های عارفان و حکیمان و شاخ و برگ‌های آسمان گستر اندیشه‌ی ایشان در تاویلات مرغ به این دلیل است که قرآن کریم در این باب

تاکید فرموده است.^۲ درمیان مرغان، کلاغ (ماده، ۳۱) و هدهد (نمل، ۲۸ و ۲۰) نقش ویژه‌ای دارند و تاویلاتی خاص. آنچه به طور اجمالی از آیات قرآن و سیرت و سنت معصومان - علیهم السلام - و در این باره فهمیده می‌شود و شاهی بر اثبات مدعای این مقال می‌تواند باشد در این عناوین قابل بحث است:

۴.۱. مرغ مشبه به انسان

در سوره‌ی انعام (آیه، ۶) تصریح شده است که پرندگانی که با دو بال خود پرواز می‌کنند همچون گروه‌های انسانی هستند و آنها همانند انسان‌ها به سوی پروردگارشان محشور خواهند شد. جالب اینکه این بیان نه تنها در حد یک تشبیه باقی می‌ماند که در داستان سلیمان، رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. حضور عینی و ممتاز پرندگان در کنار انسان و جن، بخشی از سپاهیان سلیمان را تشکیل می‌دهند که همانند سایر افراد سپاه برای رژه دسته دسته می‌شوند (نمل، ۱۷). این حضور فعال پرندگان برای ایفای وظیفه‌ای جنگی است همچنان که در واقعه‌ی فیل دسته‌هایی از پرندگان سنگ‌هایی بر سر لشکریان ابرهه ریختند و آنها را تارومار کردند (فیل، ۵-۱).

۴.۲. ستایشگری مرغان

از نقش‌هایی که زندگی مرغان را در قرآن به زندگی معقول انسانی همانند نشان می‌دهد نماز و تسبیح مرغان است. در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نور، می‌فرماید:

«الم تر ان الله یسبح له من فی السماوات والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه»^۳

مشاهده می‌شود که در این آیه خداوند، تسبیح را به همه‌ی ساکنان آسمان‌ها و زمین نسبت می‌دهد؛ اما در کنار آنها پرندگان، را نیز می‌آورد و از پرگشودگی آنها سخن می‌گوید و جالب اینکه تصریح می‌فرماید که این پرندگان، نماز و تسبیح خود را می‌دانند و این توصیف را برای انسان که شریف‌ترین آفریدگان است نیاورده است. از نموده‌های زیبای زندگی حضرت داوود، همصدایی و همنوایی پرندگان در تسبیح خدا با اوست که حضرت حق این حضور را به منزلت فضلی از خود برای او بیان می‌کند. به روایت کتاب الهی پرندگان مجذوب نوای دلنواز او بوده، به سوی او بازگشت کننده بودند و در این بازگشت، خدای را ستایش کننده (سباء، ۱۰). این نقش‌های متنوع در کنار پیامبران بزرگ برای هر صاحب اندیشه‌ای تأمل برانگیز است و برای هر صاحب ذوقی مجال گسترده از تاویلات گوناگون فراهم می‌آورد.

۴.۳. تطییر

چند آیه از قرآن کریم درباره‌ی تطییر است (اعراف، ۳۱ و ۱۳۱؛ نمل، ۴۷؛ یس، ۱۸ و ۱۹). راغب اصفهانی معتقد است که تطییر، فال زدن با پرندگان است و کلاً در هر فال بدی به کار می‌رود. در عربی به این کار «تشاؤم» می‌گویند و طائر (= پرنده) به معنی شومی است (یس، ۱۸ و ۱۹) اعراب با پرندگان فال می‌زند و آن را «زجر» می‌نامیدند. در مسافرت اگر پرنده‌ای از نزدشان می‌گذشت آن را به پرواز در می‌آوردند؛ اگر از چپ به راست می‌گذشت آن را به فال نیک می‌گرفتند و اگر از راست به چپ سیر می‌کرد؛ به فال بد می‌گرفتند و این فال را تطییر می‌خوانده‌اند. (زمخشری، ۳۱۸: [بی تا]).

برخی از محققان، کاربرد تطییر را در قرآن با آنچه در جاهلیت استنباط کرده اند بی ارتباط می‌دانند و معتقدند که مقصود از طائر (پرنده) معنی شومی عمل انسان است؛ چون عمل، همانند نیرویی از انسان صادر می‌شود (قرشی، ۲۶۳: ۱۳۵۲).

لحن تفسیری زمخشری در ذیل آیه‌ی «قالوا طائرکم معکم» (یس، ۱۹) تأیید می‌کند که او طائر را به معنی عمل کفر و عصیان گرفته است. (زمخشری، ۳۱۸: [بی تا]).^۴

همو در ضمن شرح این آیه: «کل انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج یوم القیامه کتاباً یلقاه منشوراً.» (اسراء، ۱۳) تصریح می‌کند که مقصود از طائر همچون تیری است که به پرواز درآمده و این عملی است که از انسان پدید آمده و با او همراه است (همان، ۴۴۰).^۵

۴.۴. منطق الطیر

منطق الطیر یا زبان مرغان محور اساسی تمام رساله الطیرها و بن مایه‌ی اصلی اشارت‌ها و بشارت‌هایی است که

چهره‌ی سیمرغ را ترسیم می‌کند. تمام تفصیل‌های منطق الطیر و سیمرغ، اجمالی از منطق الطیر قرآنی است که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نمل آمده است: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین.»

و سلیمان از داود میراث یافت و گفت: «ای مردم، زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است» (ترجمه‌ی فولادوند، ۳۷۸).

منطق الطیر یا زبان مرغان اشاره به استعداد و مرتبه و مقام هر فرد است؛ زیرا زبان آینه‌ی عقل و روح انسانی است و زبان سیمرغ مرتبه‌ی رفیع انسان کامل و نفس رحمانی و قدرت معنوی اوست که از آن سخن خواهیم گفت؛ به قول عطار:

من زبان نطق مرغان سر به سر
درمیان عاشقان مرغان درند
جمله را شرح و بیانی دیگر است
پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت
با تو گفتم فهم کن ای بی خبر
کز قفس پیش از اجل در می‌پرند
زانکه مرغان را زبانی دیگر است
کو زبان جمله مرغان را شناخت

(عطار، ۳۱۹: ۱۳۶۵)

شیخ محیی‌الدین عربی در باب رابطه‌ی زبان و هستی، استدلالی جالب در «فتوحات مکیه» اقامه کرده است. آنچه او می‌گوید: حقیقت منطق الطیر است شیخ درباره‌ی علم عیسوی و در شرح این آیت که خدای بزرگ از قول عیسی بن مریم - علیهما السلام - می‌فرماید: «... انی اخلق لکم من الطین کهنیة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً باذن الله... (آل عمران، ۴۹).

من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم. آنگاه در آن می‌دمم پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود (ترجمه‌ی فولادوند، ۵۶). شیخ این دمیدن و این مرغ ساختن را علم ویژه‌ی حضرت عیسی (ع) می‌داند و می‌گوید که علم آن حضرت، علم حروف بود و از این رو به او نفخ (دمیدن) داده و آن هوایی است که از درون قلبی که عبارت از روح حیات است، خارج می‌گردد و مانند هوا که در راه خروجش به دهان جسد انقطاع پیدا می‌کند و مواضع انقطاع را حروف می‌نامند، این حروف، حیات حتی معانی را پدید می‌آورد و از تاثیر قول او حیات مایه ور می‌گردد؛ پس از نفس رحمانی بود که این علم برای عیسی پدید آمد و مردگان به دمیدنش زنده شدند و پرنده‌ای از گل را به پرنده‌ای واقعی تبدیل کرد (محبی‌الدین عربی، ۲۶۶: ۱۳۸۱).

۴. ۵. طاووس کبریایی و کبوتر جبروتی
در تکمیل مطالب این فصل گفتنی است که وقتی حضرت امیرالمومنین - علیه السلام - برای نخستین بار به زیارت تربت مطهر رسول اکرم (ص) آمدند ضمن عباراتی آن حضرت را طاووس کبریا و کبوتر جبروت خطاب کردند (مفید داور، ۳۸: ۱۳۲۴).

افزون بر این توجه حضرت امیر (ع) به آفرینش و حیات مرغ‌هایی چون شپره و طاووس که در ضمن دو خطبه به شرح و توصیف و گاه بیان حالات روحی آنها پرداخته‌اند جالب توجه است (سیدرضی، ۱۵۴-۱۵۳ و ۱۷۱-۱۶۹: ۱۳۶۸).

۵. سیمرغ در ساحت فلسفه (حکمت فلسفی)

یکی از جلوه‌های سیمرغ، حضور او در اندیشه‌ی فلسفی و اصولاً نظام فکری فلسفی است. در این باب، هم خردگرایان و هم اشراقیان سخن گفته‌اند و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد شیخ اشراق و ملاصدرای شیرازی توجهی ویژه به سیمرغ نشان داده‌اند. آنچه در این ساحت جلب توجه می‌نماید، این است که سخن اهل فلسفه در باب سیمرغ از رنگ و بویی عارفانه خالی نیست و سخن عارفان نیز تقریباً حال و هوای فلسفی دارد و در نهایت صدای هردو بال عقلائی و شهود از کلام ملاصدرا به گوش می‌رسد. عمده‌ترین مفاهیم سیمرغ در جهان فلسفه عبارتند از:

۱. ۵. عنصر اعظم یا هیولای کل

گروهی از فیلسوفان «سیمرغ» یا «عنقا» را رمزی از هیولی یا هبء می‌دانند. ماده‌ای که مصور به صور اجسام عالم است و همه چیز از او پیدا می‌گردد. عبدالرزاق کاشانی تصریح می‌کند که این هیولی مانند سیمرغ دیده نمی‌شود و بالطبع وجودش معقول است و به نام هیولای مطلق که مشترک بین تمام اجسام است می‌باشد و آن را عنصر اعظم نیز نامیده‌اند. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۰۸: ۱۳۷۲). نزدیک به همین توصیف را از میرسید شریف جرجانی ذیل کلمه «العنقا» در «تعریفات» می‌بینیم. (جرجانی، ۶۸: ۱۳۰۶) جامی، شارح معروف فصوص الحکم، ضمن تایید این تعاریف اضافه می‌کند که این هبء معلوم می‌شود اما آشکار نمی‌گردد مگر در صورت و با ماده سروکاری ندارد. به نظر او هستی آن بین وجود و ظهور اوست (جامی، ۶۴: ۱۳۶۵).

۲. ۵. عقل کل یا هر عقل دیگر

بعضی از محققان با تکیه بر گفته‌های شیخ اشراق سیمرغ را همان عقل اول یا هریک از عقول دانسته‌اند؛ چرا که به نظر ایشان سیمرغ که بردرخت طوبی آشیان دارد در عین آنکه رمز نخستین نور اشراق شده است رمز عقل اول و هریک از عقول محسوب می‌شود (پورنامداریان، ۱۶۳: ۱۳۶۷). نظر نیکلسون به این اندیشه نزدیک است. او چند معنی برای سیمرغ اراده کرده که از آن جمله «روح» است. در این بیت:

وز هوایی کاندر سیمرغ روح پیش از این دیدست پرواز و فتوح

نیکلسن در شرح این بیت چنین استدلال می‌کند که چون روح و روان از عالم امر است و خداوند از روح خود در انسان دمیده پس سیمرغ، روح الهی یا خداوند متعال است (نیکلسون، ۸۹: ۱۳۷۸).

۳. ۵. سیمرغ در نگاه ملاصدرا

ملاصدرای شیرازی در ضمن سفر چهارم از اسفار چهار گانه‌ی عقلی، درباره‌ی سیمرغ سخن گفته و مطالبی مطرح کرده که تقریباً در جای دیگر دیده نمی‌شود- حاج ملاهادی سبزواری برسرخان او شرحی نوشته است- او درباره‌ی این موجود شگفت انگیز که در ملتفای افسانه و حقیقت و بود و نبود است، می‌گوید:^۷

«عنقا (سیمرغ) نزد عارفان ثابت و محقق است و در وجودش شکی ندارند. چنان‌که در بیضاء شکی ندارند و آن پرندهای است قدسی که مکانش کوه قاف است و صدایش خفتگان ظلمات را بیدار می‌کند و ندایش غافلان و بی‌خبران از آیات را آگاهی می‌بخشد و فریادش به گوش فروافتادگان در پرتگاه نادانی و سرگشتگان در بیابان ظلمانی که در عالم هیولا و دره‌های تاریک و دهکده‌های که اهالی‌ش ستمکارانند، می‌رسد؛ ولی کسی که این صدا را بشنود و گوش به ندایش بدهد و فریادش را بشناسد اندک است؛ زیرا بیشتر از مردمان از شنیدن ندای حقیقت کردند و از آیات و نشانه‌های پروردگارشان روی گردانند «صم بکم عمی فهم لایعقلون» یعنی کر و لال و کورند و تعقل نمی‌کنند (بقره، ۱۷۱). او با تمام خلاق است و خلاق با او نیستند، چه نیکو گفته‌اند:

بامای و بامانهای جای از آن تنه‌ها نه‌ای

هرکس بیماری استسقاء یا سودا، (مالیخولیا و جنون) داشته باشد به سایه (و الهام) او بیماری استسقاییش بهبود و مرض مالیخولیایش به شنیدن صدای او شفا می‌یابد؛ بلکه بیماری‌های گوناگون و علت‌های بیماری را تمامشان به خاصیت بال و پرهایش زایل می‌گردند؛ جز یک بیماری و آن جهل راسخ است که با عناد و ستیز ترکیب یافته باشد و او را پرواز به بالا و پایین و نشیب و فراز است بدون حرکت و انتقال و او را رفت و آمد بدون تجدد حال و ارتحال می‌باشد و نزدیکی و دوری بدون مسافت و بدون مکان و بدون تغییر زمان بدو است. از او رنگ‌ها در رنگین‌ها ظاهر می‌گردد؛ درحالی که خودش رنگی ندارد و کار او در باب مزه‌ها و بوها هم همین طور است. هرکس زبان او را فهمید، زبان تمام پرندگان را می‌فهمد و تمام حقایق و اسرار را می‌داند. آشیانه اش مشرق است و از او ذره‌ای در مغرب خالی نیست. همگان به او سرگرم‌اند و او از همه فارغ است. مکان‌ها از او پند و او خالی از مکان است. علوم و صنایع از صدای او استخراج می‌گردد و نغمه‌های لذت بخش و آهنگ‌های شگرف و سازها و موسیقی‌های طرب انگیز و غیر این‌ها از اصول (پره‌ای) این پرندهای که ذات شریف و نام مبارکی دارد، استنباط و دریافت می‌شود.

چون ندیدی شیبی سلیمان را توچه دانسی زبانه مرغان را
هرکس در پناه پر او باشد در آتش می‌رود بدون آنکه بسوزد و از آب گذر می‌کند بدون آنکه غرق شود بلکه
استکمال تمام خلایق با انواع کمالاتشان و رسیدن سالکان به حاجات و نیازهاشان به یاری این پرنده‌ی قدسی می‌باشد»
(ملاصدرا، ۱۴۶ و ۱۴۸: ۱۳۸۰).

اظهارات حکیم شیراز بسیار مفصل و آمیزه‌ای از اعتقادات عرفانی و اسرار سلوکی و اصول حکمت الهی است که
خود مجال مستقلی می‌طلبد؛ اما در یک جمله می‌توان گفت آنچه گفتنی است در این عبارات گفته شده است.

۴. ۵. هست نیست نما و نیست هست نما

با آنکه حکیم سنایی غزنوی در شمار عارفان بزرگ محسوب است اما ضمن ابیاتی در مثنوی «طریق التحقیق»
تصویری فلسفی از سیمرغ ارائه می‌دهد و با نگاهی فیلسوفانه، حال خود را در میانه‌ی فنا و بقا به این مرغ قدسی تشبیه
می‌کند:

دوش چون شاهد جهان افروز	زلف شش برگرفت از رخ روز
من چو عنقا نهفته روی از خلق	شسته حرف ریبا زتخته‌ی زرق
گاهی اندر فنا بقا جستم	درد را زان جهت دوا جستم
گاه سربر در عدم زده‌ام	در ره نیستی قدم زده‌ام

(سنایی، ۳۱: ۱۳۸۰)

۵. ۵. رمز صرف

با آن که در حکمت و کلام اسماعیلیان همه چیز حتی گهگاه اصول مسلم اعتقادی مورد تاویل قرار می‌گیرد اما در
کتاب «جامع الحکمتین» که از آثار دست اول حکمت این طایفه است، سیمرغ، صرفاً پدیده‌ای رمزی و بدون مصداق و
چیزی شبیه معتقدات عامه تلقی شده است و به یک عبارت که «او پس کوه قاف است و چو قیامت نزدیک آمد، بیرون
آید»، بسنده شده است (ناصرخسرو، ۱۸۰: ۱۳۶۳).

۶. سیمرغ در ادبیات، حکمت^۱ و سلوک عرفانی

پیش از طرح مفاهیم سیمرغ در این باب، لازم است نظر اهل عرفان را درباره‌ی مفهوم یا مفاهیم «مرغ» بدانیم؛
زیرا سیمرغ نوعی از این جنس به شمار است. در ادب و حکمت عرفانی به تائیر از قرآن مجید و گفتار بزرگان دین،
«مرغ» نماد انسان در مراتب کمال است. عین القضاة از قول رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمودند: «المومن فی
الدنیا بمنزله الطیر» مومن در دنیا به منزله‌ی مرغ است. او چنین مرغی را مومن منتهی (کامل) می‌نامد که با قفس و
قالب نسبتی ندارد (عین القضاة، ۷۰: ۱۳۴۱).

البته ملازمت مرغ و قفس تمثیلی از ملازمت روح و جسم است مرغ روح را که در قفس صفات قالب گرفتار آمده
هر دم شوق رهایی است. نمونه‌ی این ملازمت و اشتیاق در داستان طوطی و بازرگان (مولانا، ۹۵: ۱۳۶۳) می‌توان
ملاحظه کرد.

شیخ نجم‌الدین رازی از عارفانی است که از حد تشبیه فراتر رفته، ضمن بحث از تصرف شیخ، سالک را به مرغی
مانند می‌کند که به همت او مانند جوجه‌ای از تخم به در می‌آید و آن جوجه مرغی می‌شود. او چند بار تکرار و تاکید
می‌کند که «مرته‌ی مرغی، عبدیت خاص است» (نجم‌الدین رازی، ۲۴۰-۲۳۹: ۱۳۶۵) و در این مبحث تا آنجا پیش
می‌رود که رسول اکرم (ص) را در مقام معراج، مرغ خاص و عبد خاص می‌نامد (همان، ۲۴۳). از آنجا که شیخ نجم‌الدین،
هم سلوک و هم مکتب شیخ عطار بوده، طرح این بحث از طرف او در حل مشکلات منطق الطیر محل اعتماد است.

تاکید می‌شود که ساحت مفهومی مرغ و سیمرغ در منطق الطیر چه از جهت اشارت‌های عرفانی و چه از حیث
فضای ادبی و ذوقی بسیار گسترده‌تر از سایر آثار است و به این جهت در فصل آینده اختصاصاً به اشارت‌ها و مفاهیم
خاص آن خواهیم پرداخت؛ اما آنچه به طور کلی و اجمالی در آثار گزیده‌ی ادب و حکمت عرفانی در باب سیمرغ مطرح

شده، نماد مفاهیمی است که عمدتاً به شرح زیر است:

۱. ۶. سیمرغ نماد ذات پاک الوهیت

بسیاری از محققان سیمرغ را نمادی از ذات پاک الوهیت تلقی کرده‌اند. شیخ روزبهان، ترکیب «عنقاء قدم» (روزبهان، ۱۳۶۰: ۱۲۹) و «سیمرغ ازل» (همان: ۷۶) را در مفهوم ذات الهی به کار برده است.

بسیاری از محققان جدید هم چنین عقیده‌ای درباره‌ی سیمرغ ابراز کرده‌اند. سبب چنین تصویری احتمالاً ابیاتی از نوع ابیات زیر بوده که موهم مفهوم الوهیت است:

گر نگشتی هیچ سیمرغ آشکار	نیستی سیمرغ هرگز سایه دار
باز اگر سیمرغ می‌گشتی نهان	سایه‌ای هرگز نبود در جهان
هر چه اینجا سایه‌ای پیدا بود	اول آن چیز آشکار آنجا بود

(عطار نیشابوری، ۷۰: ۱۳۶۵)

بر این پایه استاد فروزان‌فر در تفسیر سیمرغ منطق الطیر می‌نویسد: «سیمرغ را آن طور وصف می‌کند که اهل معرفت، خدا را وصف می‌کنند و می‌گویند خدا را به خرد نتوان یافت و وصف او کار جان پاک نیست و خلق بدو راه ندارند (فروزان‌فر، ۳۵۴: ۱۳۳۹). وی در ادامه‌ی این استدلال در تفسیر این بیت که:

ابتدای کار سیمرغ‌ای عجب	جلوه گر بگذشت بر چین نیم شب
در میان چین فتاد از وی پیری	لاجرم پر شور شد هر کشوری

(عطار نیشابوری، ۴۱: ۱۳۶۵)

با قاطعیت می‌گوید که این ابیات به حدیث معروف «ان الله خلق الخلق فی ظلمه» اشاره دارد و افتادن این پر، ظهور و جلوه‌ی حق تعالی است و پدید آمدن مظاهر و نتیجه آنکه عشق مردم به خدا از ملاحظه‌ی آثار است (فروزان‌فر، ۳۵۵: ۱۳۳۹).

همین شرح را دکتر اشرف‌زاده به زبانی دیگر تکرار کرده است و سیمرغ را رمزی از حقیقت مطلق دانسته که برای رسیدن به او باید از علاقه‌ها و تعلقات حیات پاک شد (اشرف‌زاده، ۱۷۳: ۱۳۷۳).

۲. ۶. حضرت خاتم الانبیاء، خاتم الاولیا و مطلق نبی و ولی

از جمله معاینی که برای سیمرغ اراده شده، وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) است. شیخ روزبهان این معنی را با ترکیب‌های مختلف آورده است: سیمرغ آشیان کونین (روزبهان، ۱۷۰: ۱۳۶۰)، سیمرغ مشرق قدم (همان، ۴۰۱)، سیمرغ آشیانه‌ی ابدیات (روزبهان، ۲۰: ۱۳۶۶)؛ عنقاء مغرب لاهوتی (همان، ۱۴۸)، مولانا نیز شخص امیرالمومنین (ع) را باز عرض خوش شکار، باز عنقاگیر شاه و باز پرافروخته می‌خواند:

باز گواهی باز عرض خوش شکار	تا چه دیدی این زمان از کردگار...
باز گواهی باز پرافروخته	باشه و با ساعدش آموخته
باز گواهی باز عنقاگیر شاه	ای سپاه اشکن به خود نه با سپاه

(مولانا، ۲۳۰: ۱۳۶۳)

و این از تغییرات بسیار با عظمت و نادری است که نشان می‌دهد ولی اعظم سیمرغی خاص است. نیکلسون عنقا را در این بیت به اسرار عرفان تعبیر کرده (نیکلسون، ۵۰۱: ۱۳۷۸)؛ البته شاید بهتر باشد آن را به ولی جزء تعبیر کنیم که به همت ولایت مطلقه‌ی علوی به کمال می‌رسد.

۳. ۶. انسان کامل

از جمله مفاهیمی که برای سیمرغ اراده شده، «انسان کامل» است. لازم به ذکر است که عنوان انسان کامل را گاه برای انبیاء و اولیاء الهی به کار می‌برند و گاه برای اولیاء جزء؛ یعنی مومنانی که به عنایت حق پس از طی ریاضات و عبور از مراتب نفس و قلب به کمال انسانی دست یافته‌اند. در بیت زیر مولانا سیمرغ را به معنی انسان کامل و یا به قول نیکلسون، سالک معتبر به کار برده است:

دم به دم ما بسته‌ی دام نویم هریکی گر باز و سیمرغی شویم

(مولانا، ۲۴: ۱۳۶۳)

نیکلسون در تایید نظر خویش پس از شرح هویت سیمرغ خاطر نشان می‌سازد که سیمرغ در عرفان فارسی، حق یا روح را به حالت موجودی الهی مجسم می‌کند. (نیکلسون، ۲۳۲: ۱۳۷۸) وی با استفاده از وصف سیمرغ که به قول او موجود الاسم و معدوم الجسم است، نتیجه می‌گیرد که جسم انسان کامل در این دنیا و روحش، نزد خدا می‌زید (همان، ۱۳۴۶).

استنباط او بسیار مستند است؛ زیرا مولانا در وصف اولیاء تصریح می‌کند که جانشان در صحرای بی چون رفته است و از احوال دنیا خواب‌اند:

شمه‌ای زین حال عارف وانمود عقل را هم خواب حسی در ربود
رفته در صحرای بی چون جانشان روحشان آسوده و ابدان‌شان

(مولانا، ۲۵: ۱۳۶۳)

از جمله بزرگانی که سیمرغ را به معنی اولیاء الهی به کار برده‌اند شیخ روزبهان است. سیمرغ وحدت سرای (روزبهان، ۱۲۹: ۱۳۶۰) و جمع بستن سیمرغ در ترکیب سیمرغان مشارق اولیت (همان، ۲۰۷)، به معنی اولیای خداست. مولانا نیز سیمرغ را در این مفهوم و با این شکل و شمایل به کار برده است.

جان سیمرغان بود زان سوی قاف هر خیالی را نباشد دست باف

(نیکلسون، ۱۶: ۱۳۷۸)

فخرالدین عراقی در ابیات زیر، پیر طریقت و مرشد روحانی را از جهت ارشاد به سیمرغ تشبیه کرده است:

دوش پرسیدم از دل غمگین	بی رخ یار چونی‌ای مسکین
دل بنالید زار و گفت: می‌تس	چه دهم شرح حال من می‌بین
چون بود حال ناتوان موری	که کند قصد کعبه از در چین
زیر چنگ آردش دمی سیمرغ	ببردش برتر از سپهر برین
باز سیمرغ بر پرد به هوا	مانند او اندر آن مقام حزین
من نه آن مور بلکه سیمرغم	مرغ عرش آشیان سدره نشین
چون به گردش نمی‌رسد جبریل	چه عجب گر نماند او به زمین
زبیدار بکنند قفس سیمرغ	بی صدف قدریافت در ثمین
چون ننگجید زیر نه پرده	شده سرآپرده زد به علیین
از حدود صفات بیرون شد	وانبدر اقطار ذات یافت مکین
او روان کرده سوی رضوان انس	ما ز شوقش تپان چو روح القدس

(عراقی، ۱۳۷۰: ۲۸۸-۲۸۷)

۱.۳.۶. **اطلاق به سالک بسیار بلند پایه:** در تکمیل این جستار خاطر نشان می‌شود که در حوزه‌ی حکمت

عرفانی گاه عنقاء مغرب (= سیمرغ بلعنده) به سالک بلند مرتبه و ولیی اطلاق می‌کنند که از هریک میلیون نفر ممکن است یک نفر بدان مقام رفیع برسد. شیخ سید حیدر آملی در بیان قرب و مراتب آن پس از شرح این نکته که مقام قرب (= ولایت) موقوف به استعداد ذاتی و سلوک و مجاهده و ریاضات علمی و عملی است، خاطر نشان می‌سازد که این مرتبه کمیاب تر از عنقاء مغرب و گران تر از گوگرد سرخ است.^۹

۴.۶. روح و دل و جان

از مفاهیمی دیگر که از سیمرغ اراده شده، ساحت ملکوتی وجود انسانی است. تعبیراتی همچون: سیمرغ قاف کبریا به معنی روح یا دل انسانی (روزبهان، ۲۱۹: ۱۳۶۰)؛ سیمرغ جان (همان، ۱۱۱: ۱۳۶۶) و سیمرغ دل که رمز باطن مرد کامل و یا جان پرفتوح راهنما و مرشد است. (مولانا، ۱۵۳: ۱۳۶۳) و یا سیمرغ باغ ملکوت که رمزی از روح

پاک و مجرد است (اشرفزاده، ۱۶۹: ۱۳۷۳).

عین القضاة هم دل را مرغ حقیقت می‌داند:

دل مرغ حقیقت است در عالم حق
 دل زنده به جان و جان بود زنده به حق
 نی خود بازست که زینت سلطان است
 گه جان در دل و گاه دل در جان است
 (عین القضاة، ۲۷۰: ۱۳۵۲)

۷. هویت و نقش سیمرغ در تطبیق با اوصاف امام در شیعه

آنچه در این ماجراها برای سیمرغ نقش آفرین است یا نقش و هویت او را باز می‌نماید، سلوک الی الله است. چنان که زمینه و بن مایه‌ی اصلی همه‌ی رساله الطیرها و به ویژه منطق الطیر، حرکت و سیر مرغان به حضرت سیمرغ است؛ البته این سیر و سفر، قطع وادی‌های عالم صورت نیست؛ بلکه عبور از مراتب و به اصطلاح نشات وجودی خود سالک است تا به حقیقت خویش و فطرت پاک اصلی بازگردد. اما راه و شیوه‌ی هرکس متفاوت است و این اصل در حکمت عرفانی مورد بحث و گفتگوی بسیار است. به زبان دیگر هرکس از اسمی یا شانی از شوون الهی به این عالم آمده است و از همان شان باز می‌گردد. کمال الدین خوارزمی در «شرح فصوص» در این باره به آیه‌ی «و ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم» متمسک می‌شود و خاطر نشان می‌سازد که هر موجودی مورد تصرف اسمی و صفتی از حق است و برای هرکس راهی از حضرت حق تعیین شده که از آن راه می‌رود؛ اما صراط مستقیم، جامع تمام راه هاست و این راه ویژه‌ی حضرت خاتم الانبیاست (خوارزمی، ۳۶۱ و ۳۶۰: ۱۳۶۸).

آنچه در این راه و سفر معنوی اتفاق می‌افتد تفسیر و تبدیل هستی مرغان یا سالکان الهی است که به قول نجم‌الدین رازی، جملگی هستی هیزمی خود را فدای آتش می‌کنند تا «هیزم کثیف ظلماتی، آتش لطیف نورانی علوی گردد ...» (نجم‌الدین رازی، ۱۵۷: ۱۳۶۵).

به زبان دیگر سالکان راه، زندگانی قلبی پیدا می‌کنند و از این راه مناسبتی میان وجود ایشان با انبیاء و اولیاء پیدا می‌شود و رفته رفته به قرب الهی فایض می‌شوند. (راز شیرازی، ۲۷۳: ۱۳۲۳)

در این رهگذر معنوی، شخصی الهی و روحی لاهوتی در قالب بشری در میان است که آتش افروز محبت حق و خود، آینه‌ی اسماء و صفات اوست. عشق به او عشق به حق و همراهی با او همراهی با حق و وصال او وصال حق است. اوست که سالکان الهی را پاک می‌کند و به نور خود که نور احدیت است. ایشان را به حضرت حق می‌رساند. اوست که مطلوب اهل درد است و کیمیای بزرگ عشق. راه وصلش پراسیب و کارش پر از اسرار است. این اوصاف که در آثار عرفانی برای سیمرغ آمده است در منابع شیعی در باب شخصیت امام ذکر شده و کمتر محققى به این نکته و مشابهت‌های آن توجه داشته است. در این فصل به چند مورد مشابهت سیمرغ با اوصاف امام اشاره می‌شود:

۷.۱ سیمرغ کلمه‌ی الهیه یا صاحب مقام ولایت کبری

در نگاه اهل معرفت تمام موجودات کلمات الهی‌اند؛ زیرا مشابهتی با کلمات لفظی انسان دارند (جامی، ۸۳: ۱۳۶۱)؛ اما ولی اعظم یا حضرت انسان کامل، کلمه‌ی خاص رحمانی و رحیمی است و به تعبیر دیگر اسم حسناى حق به شمار است. چنان که از امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود: نحن والله الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا یعنی به خدا سوگند ما نام‌های نیکوی خداییم که خدا هیچ عمل را جز به شناخت ما از بندگان نمی‌پذیرد (کلینی رازی، ۲۵۷: ۱۳۹۲).

به بیان دیگر امام از آن رو که آینه‌ی تمام نمای اسماء و صفات حق است و برترین مقام عبودیت و بندگی خاص اوست، وسیله‌ی توجه و باب حق و وجهه‌ی بندگان به سوی خداست. گفتنی است که جنبه‌ی لاهوتی و غیبی امامان (ع) از ادراک بشری بسیار دور است. این مرتبه را علامه‌ی مجلسی «اسم تکوینی الهی» نامیده است. (همان)

در اینجا راز نهفته در منطق الطیر نیز آشکار می‌شود. همچنان که اشارت کردیم زبان، مرتبه‌ی استعدادی و وجودی هرکس است و منطق مرغان اشاره به مرتبه‌ی وجودی و استعدادی سالکان الهی است؛ بر این نکته می‌افزاییم که انسان

کامل یا کلمه‌ی الهیه، زبان حق است؛ هم زبان موجودات را می‌داند و خواسته‌ی ایشان را ادراک می‌کند و هم با همه‌ی موجودات عالم در سخن است؛ چرا که او کتاب الهی است؛ کتابی که آیات کبرای حق در اوست و کل هستی، کتاب وجودی اوست که مراتب و حقایق موجودات در آن مندرج است؛ به قول شیخ محمود شبستری:^{۱۰}

به نزد آنکه جانانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبستری، ۳۰: ۱۳۶۹)

بر این تقدیر، زبان در هر نوع و شکلی که باشد از خمشی گرفته تا غوغای عالم اصوات برای ولی حق یعنی حضرت سیمرغ شناخته شده است. ابصالت که خادم خاصی حضرت امام علی به موسی الرضا - علیهماالسلام - بود، گفته است:

«حضرت رضا - علیه السلام - با مردم به زبان خودشان سخن می‌گفت. به خدا سوگند او فصیح‌ترین و داناترین مردم به هر زبان و گویشی بود. روزی به امام عرض کردم: فرزند رسول خدا! من از دانایی تو به این همه زبان‌ها با اختلافشان در شگفتم! [امام(ع)] فرمود: یا ابالصلت انا حجه الله علی خلقه ما کان الله لیتخذ حجه علی قوم و هولاء یعرف لغاتهم او ما بلغک قول امیرالمومنین اوتینا فصل الخطاب فهل فصل الخطاب الا معرفه اللغات (صدوق، ۵۵۴-۵۵۳: ۱۴۰۴).^{۱۱}

در تایید این حقیقت، فیض کاشانی از حضرت امیرالمومنین(ع) آورده است که فرمودند: «انا اعلم همماهم البهائم و منطق الطیر». (فیض کاشانی، ۱۹۸: ۱۳۶۰)؛ من همه‌ی چهارپایان و زبان مرغان را می‌دانم. دایره‌ی ادراک زبانی در ولی خدا به قدری گسترده و شگفت‌انگیز است که این مجال را گنجایش آن نیست. قرآن مجید حضرت عیسی(ع) را کلمه‌ی الهی نامیده است. (نساء، ۱۷۱) و از حضرت امام جعفر صادق(ع) روایت شده که فرمودند: کنا حروفاً عالیاً لم نقل؛ یعنی ما حقایق عالی‌ایم که نقل و تحویلی ندارد (جامی، ۸۳: ۱۳۶۱).

از نظر حکمت عرفانی شیعی اطلاق اسم حسنی بر ولی کل مصداق حقیقی مفاتیح غیب در قرآن است. از جمله محققانی که در این باب تحقیقی شایسته دارد راز شیرازی است. او در رساله‌ی «ملکوت المعرفه» تصریح می‌کند که مفاتیح غیب، اسماء حسنی و صفات کمالیه است که با هر یک از این اسم‌ها بابی از شوون الهی به دست خلیفه‌ی حق که نبی یا ولی باشد، باز می‌گردد. ذات این خلیفه‌ی الهی در مرتبه‌ای است که حتی یک اسم و یا صفت الهی از قلمرو ذاتش بیرون نیست؛ زیرا او تجلی اول و روح کلی اعظم الهی است. راز در ادامه‌ی این مبحث رابطه‌ی نبی و ولی را با اسماء الهی مورد تحلیل قرار می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که اسمایی چون: البدیع، الباعث، الباطن، الظاهر، الاول، الآخر، الحکیم ... الخ مفاتیح غیب یا شوون الهی نامیده می‌شوند. فیض و اثر هر یک از این اسم‌ها و صفات از دست نبی اعظم و ولی اعظم پدیدار می‌گردد. زیرا تجلی اول لاهوتی و تجلی ثانی جبروتی روحانی فقط با این ارواح همراه است. راز شیرازی بر این معنی می‌افزاید که مراد از اسماء و صفات، حرف و صوت یا مفاهیمی مانند علم و قدرت و جز آنها نیست، بلکه حقایق نوریه و رقایق روحیه است که از باطن نبی و ولی به ظاهر ایشان آشکار می‌گردد و در تمام موجودات و عوالم مجرد تاثیر می‌کند؛ بدین ترتیب ایشان به قیوم مطلق قائم‌اند و فیض وجود و علم از ایشان به خلایق می‌رسد (راز شیرازی، ۹-۱۰: ۱۳۴۲؛ آملی، ۸۳: ۱۳۶۷).

نکته‌ی اخیر در فلسفه‌ی وجودی نبی و ولی یا سیمرغ از این جهت قابل تامل است که نقش او را در تربیت ارواح و تصرف در ایشان آشکار می‌کند و اینکه او فی نفسه مورد نیاز و محتاج الیه است و هیچ وجودی در سیر تکاملی خود از او بی نیاز نیست.

۱.۱.۷. کدام یک؟ نبی یا ولی؟

در اینجا نکته‌ای ظریف روی می‌نماید و آن این است که سیمرغ رمز نبی است یا ولی؟ آنچه تاکنون در پیشینه‌ی این تحقیق بیان شده، معلوم می‌شود که سیمرغ، رمز هر دو است؛ چرا که نبی و ولی در مقام نورانیت خویش از یکدیگر جدا نیستند و لازم و ملزوم یکدیگرند. به قول حکیم و عارف برجسته‌ی شیعی در قرن دوازدهم، آقا محمدهاشم شیرازی: «... ولایت و حکومت و محبتش (رسول اکرم (ص)) و ولایت و حکومت و محبت آل اطهارش که جمله یک نورند لازم و ملزوم یکدیگرند؛ بر ما سوی الله که اجزای اویند واجب شد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی

القربی. «آقا محمد هاشم شیرازی، ۱۶۵: ۱۳۸۲».

با این همه از منظر عارفان محقق تفاوت‌هایی به رغم وحدت کاملی که میان ایشان وجود دارد، محسوس است. برخی به این نتیجه رسیده‌اند که رسول مربوط و مربوط اسم‌های المرسل و الاول و الهادی و الظاهر است. اما ولی مربوط و مربوط اسم‌های اله، الولی العدل، الاخره و الباطن است (همان).

به بیان روشن‌تر، نسبت نبی و ولی به اسماء موصوف و مربوط به خود بیشتر از سایر اسماء است و به همین کیفیت، نبی مری شریعت و ولی، مری طریقت و یا راه باطن دین است. بر این تقدیر امام مطلق اهل سلوک و مرجع کل طالبان حضرت الوهیت، امیرالمومنین علی - علیه السلام - و بعد از ایشان فرزندان حضرتش می‌باشند. (آملی، ۱۴۰: ۱۳۶۸).

البته این توهم پیش نیاید که آنکس که راه باطن می‌رود از ظاهر بی نیاز است و روندگان راه ظاهر از باطن مستغنی‌اند. این اندیشه برداشت ناصواب و غلط از سیر و سلوک عالم باطن است. سید حیدر تصریح می‌کند که هر باطنی که به ظاهر قوانین شرع متکی نباشد، کفر است و هر ظاهری که مستند به باطن نباشد، زندقه است. (همان، ۴۷)؛ اما هم‌چنان که اشارت رفت مظاهر و مقتضیات و فیض وجودی نبی و ولی به اعتبار نسبت با اسماء الهی تفاوت‌هایی دارد.

۲.۷. امام‌رع و سیمرغ در جلوه‌ی تکوینی

از جمله مباحثی که در منطق الطیر به آن اشارت شده است رابطه‌ی وجودی سیمرغ با سایر عارفان است. عطار می‌گوید که همه‌ی مرغان عالم سایه‌ی سیمرغ‌اند و نوعی نسبت ذاتی با او دارند و به سبب همین جاذبه‌ی جنسیت است که طالب او می‌شوند:

سایه‌ی خود کرد بر عالم نثار	گشت چندین مرغ هر دم آشکار
صورت مرغان عالم سربه سر	سایه‌ی سیمرغ دان‌ای بی خبر
این بدان چون این بدانستی نخست	سوی آن حضرت نسب کردی درست

(عطار، ۷۰: ۱۳۶۵)

و به همین سبب هر دل را با او راهی است؛ چون از ازل خرقه‌ی محبت او دوخته شده است:

هست راهی سوی هر دل شاه را	لیسک ره نبود دل گمراه را
پادشاه خویش را در دل ببین	عشرش را در ذره‌ای حاصل ببین
هر لباسی کان به صحرا آمده است	سایه‌ی سیمرغ زیبا آمده است
سایه از سیمرغ چون نبود جدا	گر جداگویی از او نبود روا

(همان، ۷۲)

این ارتباط تکوینی که در این عالم به صورت جاذبه‌ی جنسیت، زمینه ساز رابطه‌ی مریدی و مرادی است در کلام شیعه جایگاهی ویژه دارد. حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - فرمودند:

«خلق ارواح شیعتنا من طینتنا و ابدانهم من طینه تحرونه مکنونه اسفل من ذلک الطینه» (کلینی رازی، ۳۰۳:

۱۳۹۲).

جان شیعیان ما را از گل ما و پیکر آنها را از گلی نهفته در رتبه‌ی پایین‌تر از آن آفرید. به بیان عطار، مرغانی که طالب سیمرغ بودند، سایه‌ی او بودند:

چون که دانستی که ظل کیستی	فارغی گرمردی و گر زیستی
---------------------------	-------------------------

(عطار، ۱۲۶: ۱۳۶۵)

و نیز

این همه آثار صنع از فر اوست	جمله‌ی جان‌ها ز نقش پر اوست
-----------------------------	-----------------------------

(همان، ۴۱)

بر این تقدیر راهی که ازهر دل به سوی شاه است به سبب این آشنایی ازلی است. احکام دوستی و دشمنی هم در آن روز جاری شده است. برپایه‌ی گفتار امامان شیعه افزون براین رابطه‌ی تکوینی، ارتباطی روحی و ازلی میان امام و شیعیان وجود دارد که اصل آن به روز میثاق و پیمان عبودیت باز می‌گردد؛ یعنی هم‌چنان‌که در آن روز به ربوبیت حق اقرار کردند به نبوت محمد(ص) و امامت علی(ع) نیز شهادت دادند (کلینی رازی، ۴۳۰: ۱۳۹۲).

۷.۳. سلطنت معنوی امام و پادشاهی سیمرغ

یکی از اوصاف سیمرغ در منطق الطیر مقام سلطنت معنوی اوست. یعنی او دارای احاطه‌ی کامل و قدرت مطلق است:

هست ما را پادشاهی بی خلاف
نام او سیمرغ و سلطان طیور
دائمأ او پادشاه مطلق است
در پس کوهی که هست آن کوه قاف
او به ما نزدیک و ما زو دور دور
در کمال عز خود مستغرق است
(عطار، ۴۵: ۱۳۶۵)

گرشما باشید ورنه درجهان
صدهزاران عالم پر از سپاه
اوست مطلق پادشاه جاودان
هست موری بر در این پادشاه
(همان، ۲۷۱)

دربخشی از حدیث معروف طارق که از حضرت امیرالمومنین(ع) روایت شده، ایشان به مقام سلطنت معنوی امام(ع) تصریح فرموده‌اند:

«الامامه میراث الانبیا و منزله الاصفیاء و خلافه الله و خلافه رسل الله فهی عصمه و ولایه و سلطنه و هدایه لانهما تمام الدین.» (برسی، ۲۰۵: ۱۳۸۰).

امامت، میراث پیامبران و مقام گزیدگان و خلافت الهی و جانشینی پیامبران اوست؛ پس آن عصمت و ولایت و سلطنت و هدایت است؛ زیر [امامت] تمامی دین است. این موضوع در حکمت عرفانی شیعه نیز مورد بررسی عارفان محقق قرار گرفته است و یکی از شوون امامت را سلطنت الهی ایشان دانسته‌اند (راز شیرازی، ۱۸۱: ۱۳۲۳).

۷.۴. مطلوبی و محبوبی امام و سیمرغ

از جمله اوصاف سیمرغ این است که فی نفسه محبوب و مطلوب است و بی او نمی‌توان زیست:

جمله گفتند این زمان در روزگار
از چه رو اقلیم ما را شاه نیست
نی بدو ره نی شکیبایی از او
گر نشان یابیم از او کجاری بود
جان بی جانان کجا آید به کار
مرد می‌باید تمام این راه را
دست باید شست از جان مردوار
جان بی جانان نیرزد یک پیشیز
گرتو جانی برفشانی مردوار
نیست خیالی هیچ شهر از شهریار
بیش از این بی شاه بودن راه نیست
صدهزاران خلق سودایی از او
ورنه بی او زیستن عاری بود
گرتو مردی جان بی جانان مدار
جان فشاندن باید این درگاه را
تا توان گفتن که هستی مردکار
همچو مردان برفشان جان عزیز
بس که جانان جان کند برتو نثار
(عطار، ۴۶: ۱۳۶۵)

امام در اندیشه و اعتقاد شیعه فی نفسه محبوب و مطلوب است و طبق قاعده‌ی «لطف» واجب است که خدای مهربان او را برای راهنمایی و تکامل خلق نصب کند؛ زیرا عین او لطف است و لطف واجب است و خرد انسانی وجود او را واجب می‌داند که بی او کار بشر نابسامان و آشفته است. (علامه‌ی حلی، ۳۶۳-۳۶۲: ۱۴۰۷؛ ۷۷: ۱۳۵۸)

در اندیشه‌ی شیعه هر کس بی امام زندگی کند در عین تاریکی است. (کلینی رازی، ۳۴۶: ۱۳۹۲) و آن کس که

پیشوای معصومی نداشته باشد و بمیرد در جاهلیت و نادانی مرده است (همان، ۲۶۹).
این شاه طلبیدن مرغان همچون امام طلبیدن امت است؛ زیرا راه سلوک، راه آسمان و راه کمال است و این راه را دلیلی باید حضرت باقر(ع) به ابوحزمه فرمودند:
«یا اباحزمه: یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً و انت بطرق السماء اجهل منك بطرق الارض فاطلب لنفسک دلیلاً» (همان، ۲۴۵).
یعنی: ای ابوحزمه [چون] یکی از شما برای سفر چند فرسنگی خارج می‌شود، برای خود رهنمایی طلب می‌کند. تو به راه‌های آسمان نادان تری از راه‌های زمین؛ پس برای خود رهنمایی بجوی.
مرغان یا سالکان الهی نیز با چنین علمی است که وجوب نصب امام را می‌دانند و سر به راهش می‌نهند و سفری دراز و پرمخاطره برای وصول به حضرت سیمرغ بر خود همواره می‌کنند.

۵.۷. اصل تبدیل در امام و سیمرغ

تبدیل، مهمترین و اساسی ترین اتفاقی است که در سیر و سلوک الی الله واقع می‌شود. این اصل را تبدیل مزاج روحانی نیز می‌نامند و گاه تولد دوم می‌گویند و آن این است که بنیاد هویت سالک از تاثیر اکسیر عشق دگرگون می‌شود؛ گویی آدمی نو و عالمی دیگر از او به وجود می‌آید.
شیخ اشراق، ارتباط جالبی میان هدهد و سیمرغ در اصل تبدیل ملاحظه کرده است. اگر چه سخن او در فضای اسطوره مطرح می‌شود اما رمز بسیاری از احوال و اطوار طریقت است. او در باب ماهیت سیمرغ می‌گوید:
«روشن روانان چنین نموده‌اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگوید و به منقار خود پروبال خود برکند و قصد کوه قاف کند، سایه‌ی کوه قاف بر او افتد به مقدار هزار سال این زمان که و ان یوماً عند ربک کالف سنه مما تعدون و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صیحدم است از شرق لاهوت اعظم، در این مدت سیمرغی شود که صغیر او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او کوه قاف است. صغیر او به همه کس برسد ولکن مستمع کمتر دارد همه با وی اند و بیشتر بی وی‌اند.
بامای و بامانهای جایبی از آن پییدا نهای»

(سهروردی، ۳۱۶-۳۱۴: ۱۳۷۳).

در این نگاه سیمرغ از یک جهت مرغ است؛ اما در تبدیلات باطنی به آنچه که از او چهره‌ای فوق عقل ساخته، تبدیل شده است. یکی از اصول امام شناختی تبدیلات وجودی ازلی امام است که تحت تصرف خاصه‌ی مقام اقدس احدیث - جل مجده - از وجود او به تعبیر امیرالمومنین(ع): بشری ملکی و جسدی سماوی و امرالهی و روحی قدسی به ظهور آمده است (برسی، ۲۰۷: ۱۳۸۰).

از سوی دیگر اکسیر تبدیل و تکامل ارواح در دست قدرتمند امام است. امام پاک کننده‌ی از گناه و تطهیر کننده‌ی نفوس است (همان، ۲۰۶). امام نور خداست و ولایتش روشنی بخش دل‌ها و پاک کننده‌ی نفس‌هاست؛ چنان‌که از امام باقر - علیه السلام - روایت شده که در شرح این آیت «فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا» فرمودند:
«یا ابا خالد النور والله الاثمه من آل محمد(ص) الی یوم القیامه و هم والله نورالله الذی انزل و هم والله نور الله فی السماوات و فی الارض والله یا ابا خالد: لنور الامام فی قلوب المومنین انور من الشمس المضيئه بالنهار و هم والله ینورون قلوب المومنین...» (کلینی رازی، ۳۷۱: ۱۳۹۲).

ای ابا خالد این نور به خدا سوگند، امامان از خاندان محمد(ص) اند تا روز قیامت. به خدا سوگند که ایشان نور نازل شده‌ی الهی‌اند. سوگند به خدا که اینان نور خدا در آسمان و زمین‌اند. ای اباخالد نور امام در دل مومنان از پرتو خورشید تابان در روز روشنتر است. سوگند به خدا که ایشان دل‌های مومنان را نورانی می‌کنند. مولانا هم در تاکید همین اصول، خطاب به امیرالمومنین(ع) می‌گوید:

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد

(مولانا، ۲۳۰: ۱۳۶۳)

این کیمیاگری از اوصاف مهم سیمرغ در تبدیل وجود مرغان است:

پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت کو زبان آن همه مرغان شناخت
(عطار، ۲۹۱: ۱۳۶۵)

این چنین است که سیمرغ، ظهور عشق و جاذبه‌ی عشق و بلکه عین عشق است و این عشق، برترین مرتبه‌ی تبدیل در وجود سالک الهی است:

چون شنیدند این سخن مرغان همه چون زمان گفتند ترک جان همه
برد سیمرغ اذل ایشان قرار عشق در جانشان یکی شد صد هزار
عزم ره کردند عزمی بس درست ره سپردن را با ستادند چست
(همان، ۱۰۲)

از جمله مسائل مربوط به تبدیل، تبدیل گناه به ثواب است که از آثار ولایت و محبت امام در سالک است: و لهم تبدیل السیئات حسنات (کلینی رازی، ۱۳۹۲: ۴۴۶).

و مرغان که روی به سوی سیمرغ می‌آوردند از برکت این ارتباط از گناه پاک می‌شوند:
کرده و ناکرده‌ی دیرینه شان پاک گشت و محو شد از سینه‌شان
(عطار، ۲۷۵: ۱۳۶۵)

۶.۷. طب روحی نبی و ولی و طبابت سیمرغ

پیش از این بر پایه‌ی نظریه‌ی استاد معین اشارت شد که شغل طبابت در روحانیان زردشتی ریشه‌ی تاریخی و مذهبی داشته است. در آثار حکمی و عرفانی نیز سیمرغ صاحب حکمت ظاهری و باطنی است و دردهای صوری و معنوی را شفا می‌دهد. شیخ اشراق تصریح می‌کند که: «... بیمارانی که در ورطه‌ی علت استسقا و دق گرفتارند سایه‌ی او علاج ایشان است و مرض را سود دارد.» (سهروردی، ۳۱۵: ۱۳۷۳).

ملاصدرا نیز عقیده داشته است که همه‌ی دردها به جز جهل راسخ به برکت سایه‌ی سیمرغ بهبود می‌یابد (ملاصدرا، ۱۴۷: ۱۳۸۰).

این موضوع داخل در طب روحانی است که شیخ عبدالرزاق کاشانی آن را «علم به کمالات قلوب و آفات و تباهی و بیماری و درمان آن‌ها و آگاهی به چگونگی حفظ سلامتی و اعتدال کمالات قلوب و برطرف کردن بیماری از آن‌ها و بازگردانیدن سلامتی به آنها می‌داند» (عبدالرزاق کاشانی، ۶۳: ۱۳۷۲).

امیرالمومنین (ع) رسول اکرم (ص) را طیبی می‌نامند که بر سر بیماران گردان‌اند. مرهم او بیماری را بهترین درمان است که دل‌ها را از درد غفلت، شفا می‌دهد (سید رضی، ۱۰۱: ۱۳۶۸).

این طب روحی نیز از شوون امامت و ولایت است؛ چنان‌که از امیرالمومنین (ع) در حدیث معروف طارق به این شأن تصریح شده است (برسی، ۲۰۶: ۱۳۸۰). البته این مرتبه برای اولیاء جزء نیز محفوظ است. مولانا می‌فرماید:

ما طیبینانیم شاگردان حق بحرقلزم دید ما را فانلق
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم
(مولانا، ۱۵۳: ۱۳۶۳)

۷.۷. مقام مرآتیت (= آینگی) امام و تلازم سیمرغ و آینه

آینه چه در منظر اسطوره‌ای و چه در آثار عرفانی با سیمرغ همراه است؛ چنان‌که شیخ اشراق در جنگ رستم و اسفندیار خاطر نشان می‌سازد که «در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه‌ای یا مثل آن برابر سیمرغ بدانند هر دیده که در آن آینه بنگرد خیره شود. راز پیروزی رستم بر اسفندیار نیز به مدد آینه‌ای که پرتو سیمرغ در آن تافته بود تبیین می‌گردد.» (سهروردی، ۲۳۴: ۱۳۷۳).

حتی در کلیله و دمنه نیز مرغان آینه‌ای فراروی سیمرغ قرار می‌دهند و او به نشاط تمام به یاری ایشان می‌شتابد (نصرالله منشی، ۱۱۳: ۱۳۵۶).

این آینه در ادب عرفانی از پربرترین واژگان کلیدی و رمز دل پاک و تابناک است که خلاصه‌ی نفس انسانی و مظهر صفات جمال و جلال حضرت الوهیت است (نجم الدین رازی، ۳: ۱۳۶۵). ارتباط هر مرغی با سیمرغ از طریق همین آینه یا دل پاک است که اگر این دل از زنگار طبیعت پاک نباشد نمی‌تواند سیمرغ را ببیند:

دیدهای سیمرغ بین گر نیست	دل چو آینه‌ی منور نیست
چون کسی را نیست چشم آن جمال	وز جمالش هست صبر ما محال
با جمالش چون که نتوان عشق باخت	از کمال لطف او آینه ساخت
هست آن آینه دل، در دل نگر	تا بینی رویش ای صاحب نظر

(عطار، ۷۱: ۱۳۶۵)

و نیز

گر تو می‌داری جمال یار دوست	دان که دل آینه‌ی دیدار اوست
دل بدست آر و جمال او ببین	آینه کن جان جلال او ببین
پادشاه تست در قصر جلال	قصر روشن ز آفتاب آن جمال

(همان، ۷۱)

و حضرت سیمرغ نیز عین آینه است که در برابر تحیر مرغان به زبان اشارت می‌گوید:

بی زبان آمد از آن حضرت جواب	کاینه است آن حضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن ببیند در او	جان و تن هم جان و تن ببیند در او
چون شما سی مرغ اینجا آمدید	سی در این آینه پیدا آمدید

(همان، ۲۷۵)

آنچه در باب آینه و سیمرغ مطرح است در حکمت عرفانی شیعی در شان امام است به اینکه ولایت و محبت امام معصوم عین ولایت و حجت الهی است همچون عکس در آینه و این مرتبه را مراتب یا آینگی گویند. از این رو سید قطب الدین ری در باب ولایت امیرالمومنین (ع) و ائمه اطهار - علیهم السلام می‌گوید:

عرفانهم عرفانه جل شانہ	لدى عرفاء الله اهل السعادة
------------------------	----------------------------

یعنی معرفت ایشان معرفت خداست جل شانہ در نزد عارفان الهی که اهل سعادتند (خویی، ۱۰: ۱۳۳۴)؛ چرا که ایشان به حسب فناء در ذات احدیت آینه‌اند و عین اسماء و صفات الهی از وجود مقدسشان در تجلی است.^{۱۲}

۸. ۷. راه پر آسب سلوک

در قرآن کریم آمده است: «ای انسان! حقا که تو به سوی پرودگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.» (انشقاق، ۶).

تمام مرغان از دشواری سیمرغ و سختی راه او سخن می‌گویند و به همین بهانه از رفتن به سوی او تن می‌زنند و سختی‌های این مسیر را که سلوک الهی است بر نمی‌تابند؛ دهد در باب این مسیر می‌گوید:

صد هزاران سرچو گوی آنجا بود	های‌های و هوی هوی آنجا بود
بس که خشکی بس که دریا در ره است	تا نپنداری که راهی کوتاه است
شیرمردی باید این ره را شگرف	زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف

(عطار، ۴۶: ۱۳۶۵)

در اصول کافی بابی است تحت این عنوان که حدیث یا امر ائمه سخت و سختگیر است و کسی را تاب آن نیست (کلینی رازی، ۳۳۳: ۱۳۹۲).^{۱۳}

حضرت صادق (ع) فرمودند: «... به راستی نزد ما به خدا سری است از خدا و علمی است از علم خدا که به خدا سوگند هیچ فرشته‌ی مقرب و پیغمبر مرسل و مومنی که خدا دلش را به ایمان آزموده، متحمل آن نتواند شد...» (همان، ۳۳۵-۳۳۴)؛ تا آنجا که امام خاطر نشان می‌کنند که فقط کسانی که گلشان از گل محمد (ص) و آل است

می‌توانند این اسرار را برتابند که پیش از این در باب سنخیت نیز اشارت رفت.

۹. ۷. ولایت و طوبی و سیمرغ

از جمله مطالب جالب درباره‌ی سیمرغ رابطه‌ی او با درخت طوبی است که شیخ اشراق در این باره زیاد تاکید می‌کند و می‌گوید: «... درخت طوبی درختی عظیم است. هرکس که بهشتی بود چون به بهشت رود آن درخت را در بهشت ببیند.» و در ادامه می‌گوید: «سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد سیمرغ از آشیانه به خود درآید و پر بر زمین بازگستراند. از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین.» (سهروردی، ۲۳۲: ۱۳۷۳).

جالب اینکه ملاصدرا ی شیرازی براساس روایت و درایت حکمی خویش می‌گوید: این طوبی درختی است درخانه‌ی امیرالمومنین(ع) که درخانه‌ی هر مومنی شاخه‌ای از آن وجود دارد؛ آنگاه این روایت را به بذر ولایت و معرفت علوی تاویل می‌کند که در دل‌های مومنان و اولیای امیرالمومنین(ع) وجود دارد. صدرالمتالهین در تاویل این موارد خاطر نشان می‌سازد که معارف الهی به ویژه آنچه که به احوال آخرت تعلق دارد و خردها از راه فکر و بحث توان ادراکش را ندارند، از مشکات (چراغدان) نبوت خاتم پیامبران - صلی الله علیه و آله - و نور ولایتش برگرفته شده و انوارش از ولایت برترین وصی او که امیرالمومنین(ع) باشند در دل‌های مستعدان علم و عرفان افاضه شده است. حکیم شیراز این رابطه را سر ولادت معنوی اولیاء از وجود مقدس امیرالمومنین(ع) می‌داند و کلام خود را به کلام شیخ محیی الدین مستد می‌سازد که طوبی اصل همه‌ی درخت هاست و درنهایت در تاویل این درخت به این نتیجه می‌رسد که درخت طوبی مبدا اصول معارف حقیقی و خوهای نیک است. (ملاصدرا، ۴۰۵-۴۰۳: ۱۳۸۰).

۸. نتیجه‌گیری

حاصل آنچه به نوشتن آمد به طور خلاصه این است که سیمرغ از پربرترین نمادهای فلسفه و ادب و حکمت عرفانی است که هم در جهان اساطیر و هم در ساحت وحی و شهود و اشراق جایگاهی ویژه به خود اختصاص داده است. تاویل پذیری این کلمه درگستره‌ای است که ساده ترین تا پیچیده ترین مفاهیم انسان شناختی را بر تافته است. اما حوزه‌ی جدیدی از معانی رمزی سیمرغ به شیوه‌ی تحلیل و تطبیق در این مقال مورد بحث قرار گرفته است و آن ارتباط موضوع با اصولی از مبانی امام شناختی است.

براین تقدیر مشابهت‌های محوری در مبانی امام شناختی از منظر حکمت و عرفان با آنچه به طور کلی در باب سیمرغ مطرح شده به منزلت هدف و اساسی ترین بخش این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. بن مایه‌ی این مشابهت‌ها در موارد زیر قابل تأمل است:

اشاره به مرتبه‌ی ولایی امام و تطبیق آن با سیمرغ از جهت جامعیت وجودی در شاکله‌ی معرفتی زبان؛ تشبیه نبی و ولی به سیمرغ؛ رابطه‌ی تکوینی امام و سیمرغ با عالم هستی؛ سلطنت معنوی و الهی امام و پادشاهی سیمرغ در تعبیر «شاه مرغان»؛ محبوبیت امام و سیمرغ؛ توجه به اصل تبدیل در هویت امام و سیمرغ و تسری آن در تربیت عرفانی؛ مقام طبابت روحی نبی و ولی و تطبیق آن با سیمرغ؛ مرتبه‌ی آینگی (= مرآتیت) در پدید آمدن کمالات معنوی امام و تلازم این مفاهیم با سیمرغ؛ دشواریابی وصال امام و سیمرغ؛ رابطه‌ی امام و سیمرغ با طوبی که درختی در بهشت است و در زبان حکمت رمزی از معارف حقیقی و صفات نیک تلقی می‌شود.

از این رهگذر رابطه‌ی بنیادی عرفان و تشیع و آموزه‌های نظری و کاربردی و تربیتی انسان شناختی از نتایج مستقیم این نظریه‌ها تواند بود.

یادداشت‌ها

۱. درباره‌ی سیمرغ و جنبه‌های لغوی و اساطیری آن مراجعه شود به حواشی استاد دکتر محمد معین به برهان قاطع ذیل سیمرغ و نیز توضیحات دکتر گوهرین بر منطق الطیر ص ۳۱۰ تا ۳۱۵ و نیز فرهنگ اصطلاحات و تعریفات

نفایس الفنون ص ۲۰۴ و لازم به یادآوری است که عنقاء مغرب (به صیغه‌ی اسم فاعل از باب افعال) یعنی سیمرغ بلعنده؛ زیرا که حیوانات و کودکان را شکار می‌کرده است و مفهوم عرفانی آن؛ قدرت تبدیل مزاج روحانی است. نویسنده‌ی کتاب «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» درباره‌ی سیمرغ می‌گوید که این مرغ «... از جمیع مرغان بزرگتر بود به تن و خلقت و عظم فیل و گاو و میش را بر باید چنان که زغن موش را بر باید. چون چیزی شکار کند از آن بخورد و باقی را بر حیواناتی که زیر طاعت او باشند، رها کند و وقت پریدن او شنیده می‌شود از هر دو بال او آواز هجوم سیلاب یا آواز درختان وقتی که باد تند وزد...» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۴: ۸۹).

۲. درباره‌ی طیر و نقش‌های آن در قرآن رجوع شود به این آیات: بقره، ۲۶۰؛ آل عمران، ۴۹؛ مائده، ۱۱۰؛ انعام، ۳۸؛ یوسف، ۴۱، ۳۷؛ نحل، ۷۹؛ انبیاء، ۷۹؛ حج، ۳۱؛ نور، ۴۱؛ نمل، ۱۷؛ سبأ، ۱۹؛ ملک، ۱۹ (فانی و خرمشاهی، ۲۵۹-۲۵۸: ۱۳۶۴).

۳. آیا ندانسته‌ای که هر که [وهرچه] در آسمان و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پرگشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند] همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند و خدا بر آنچه می‌کنند، داناست (ترجمه‌ی فولادوند، ۳۵۵).

۴. زمخشری در تفسیر کشاف ابتدا طائر را به معنی سبب شومی می‌آورد سپس به بیان معنی اصلی آن همت می‌گمard: «طائرکم معکم و قره طیرکم‌ای سبب شومکم معکم و هو کفرهم او اسباب شؤمکم معکم و هی کفرهم و معاصیهم...» (زمخشری، ۳۱۸: [بی تا]).

۵. و عن ابن عیینه و هو من قولک طارله سهم اذا خرج یعنی الزمانه ما طار من عمله (همان، ۴۴۰).

۶. از آنجا که در نگاه دین همه‌ی موجودات عالم تسبیح گوی خدا هستند، لازم می‌آید که دارای معرفت و عقل در خورد خود باشند و از این رهگذر دارای زبانی در حد استعداد خود هستند. به قول مولانا:

جمله‌ی ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمعییم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

(مولانا، ۵۸: ۱۳۶۳)

پس همه زبان دارند و سخن می‌گویند؛ اما به زبان مرغان عنایتی ویژه است زمخشری در تفسیر همین آیت قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر... الخ شرحی طولانی از سخن گفتن مرغان با حضرت سلیمان(ع) آورده است. در ادب فارسی قصایدی که زبان حال پرندگان یا سخن آنهاست، تحت عنوان منطق الطیر وجود دارد؛ مثل: منطق الطیر خاقانی، مولوی و سنایی و دیگران.

۷. حکیم شهیر ایران حاج ملاهادی سبزواری در حاشیه‌ی عبارت ملاحظه‌ی توضیحاتی داده است او حقیقت سیمرغ را در آمیزه‌ای از حکمت اشراق و مراتب سیرو سلوک و معارف اهل شهود به شرح آورده، برای اطلاع رجوع شود به: (صص ۱۴۶ و ۱۴۸ اسفار ۴۱۲ سفر چهارم از خلق به خلق، ترجمه‌ی استاد محمد خواجوی، تهران: انتشارات مولا، ۱۳۸۱).

۸. «... لا تحصل لکل احد بل من مائه الف الف نفس لنفس واحده لانه اخفی من عنقاء مغرب و اعز من الکبریت الاحمر. آملی، ۹۷-۹۸: ۱۳۶۸).

۹. حکمت در زبان قرآن «خیر کثیر» (البقره، ۲۶۹) و در اصطلاح اهل معرفت از مقوله‌ی علم لدنی و دانش‌های وراثتی است به همین سبب در شمار معارف اهل سلوک و یا ثمره‌ی مجاهدات ایشان محسوب می‌شود. چنین حکیمانی، حکیم عرفانی یا الهی‌اند در مقابل حکیم فلسفی که منظومه‌ی فکری ایشان مبتنی بر عقلانیت مجرد است. از این رو سید حیدر آملی و شبستری این گروه را حکیم فلسفی می‌خوانند. (آملی، ۶۳۰: ۱۳۶۸) و نیز (شبستری، ۷۰: ۱۳۶۹).

۱۰. راز شیرازی در باب معرفت زبان حضرت امیرالمومنین(ع) چنین سرود است:

گفت موسی بر بهایم عالمم هم هم‌همشان بدانم بیش و کم
از لسان الکن از صوتی دهد من بفهمم گرچه آهسته بود

- باز می‌دانم من آن نطق طیور می‌سرایند آنچه از نزدیک و دور
(معالم التأویل و البیان، ۷۴)
۱۱. از نمونه‌های جالب این معرفت زبانی، بابتی است در کتاب «معانی الاخبار» تحت عنوان «فی قول الناقوس». در این باب شرح ماجرای است که روزی امیرالمومنین(ع) از کنار صومعه‌ای با اصحاب عبور می‌فرمودند. ناگهان صدای ناقوس بلند شد. حضرت فرمودند: می‌دانید این ناقوس چه می‌گوید؟ عرض کردند: خدا و رسول و پسر عمش دانانترند. آن گاه فرمودند که این ناقوس از دنیا و خرابی آن مثل می‌زند و می‌گوید: لا اله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً ان الدنيا قد غرنا و شغلنا ... (صدوق، ۲۳۰: ۱۳۶۰).
۱۲. حضرت صادق - علیه السلام - در شرح این آیه که «او من کان میتاً فاحیناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس» فرمود: میت لایعرف شیئاً نوراً یمشی به فی الناس اماماً یوم به کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها قال الذی لایعرف الامام (کلینی، ۳۴۶: ۱۳۹۲).
۱۳. قال رسول الله: من مات و لیس له امام فمیتة میتة جاهلیة (همان، ۲۶۹).

منابع

- قرآن مجید. ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند. تهران: دارالقرآن الکریم.
- آقا محمد هاشم شیرازی. (۱۳۸۲). **مناهل التحقیق**. تصحیح و توضیح دکتر محمدیوسف نیری، شیراز: انتشارات احمدی.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۶۸). **جامع الاسرار و منبع الانوار**. تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه و انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشرف زاده، رضا. (۱۳۷۳). **تجلی رمز و روایت در شعر عطار**. تهران: اساطیر.
- برسی، حافظ رجب (۱۳۸۰). **مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین(ع)**. تصحیح اشرف مازندرانی. تهران، شریف رضی.
- پوردادود، ابراهیم. (۱۳۴۷). **یشت‌ها، تهران: طهوری**.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۷). **رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۵۲). **فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون**. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۶۱). **نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص**. به اهتمام ویلیام چیتیک، تهران: انجمن فلسفه. جرجانی، میرسید شریف. (بی‌تا). **التعریفات**. بیروت: دارالسرور.
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۴). **دیوان حافظ**. خط کیخسرو خروش، تهران: انجمن خوشنویسان ایران.
- حقیقت (حسین شاه). (۱۳۷۹). **خزنیة الامثال**. به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران.
- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن. (۱۳۷۴). **شرح عرفانی غزل‌های حافظ**. تعلیقات بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصور و حسین مصطفی امین، تهران: قطره.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن. (۱۳۶۸). **شرح فصوص الحکم**. تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولا.
- خویی، امین الشرع. (۱۳۳۴ق). **میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب**. سلماس، چ سنگی.
- راز شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۲۳ق). **رساله‌ی مسالک**. شیراز: چ سنگی.
- راز شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۴۲ق). **ملکوت المعرفة**. (ضمن انهار جاریه)، به اهتمام و خط آقا میرزا احمد عبدالحی

- مرتضی تبریزی وحید الاولیاء. شیراز: مطبعه‌ی احمدی.
- رشیدالدین وطواط. (۱۳۷۶). **لطایف الامثال و طرایف الاقوال**. تصحیح حبیبیه‌ی دانش‌آموز، تهران: میراث مکتوب.
- روزبهان بقلی فسوی شیرازی. (۱۳۶۰). **شرح شطحیات**. به اهتمام هنری کربین، تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه.
- روزبهان بقلی فسوی شیرازی. (۱۳۶۶). **عبرالعاشقین**. به اهتمام هنری کربین و دکتر محمدمعین، تهران: منوچهری.
- الزمخشری الخوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمره. (بی تا)، **الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل**. بیروت: دارالفکر.
- سیدرضی. (۱۳۶۸). **نهج البلاغه**. ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، تهران: سازمان آموزش انقلاب اسلامی.
- سنایی غزنوی. (۱۳۸۰) **طریق تحقیق**. تصحیح دکتر علی محمد موذنی، تهران: آیه.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۷۳). **مصنفات شیخ اشراق**. تصحیح و مقدمه‌ی هنری کربین، تهران: سیرنگ. پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
- شبستری، محمود. (۱۳۶۹). **گلشن راز**. تهران: سیرنگ.
- صدوق، ابوجعفرمحمد (شیخ صدوق). (۱۴۰۴). **عیون اخبار الرضا**. بیروت: موسسه اعلمی.
- طوسی، محمدبن الحسن (شیخ طوسی). (۱۳۵۸). **تمهید الاصول**. ترجمه و مقدمات عبدالمحسن مشکوه‌الدینی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- عبدالرزاق کاشانی. (۱۳۷۲). **اصطلاحات الصوفیه**. ترجمه‌ی محمد خواجوی، تهران: مولی.
- العلامة الحی. (۱۴۰۷). **کشف المراد**. تصحیح استاد حسن حسن زاده‌ی آملی، قم: جامعه‌ی مدرسین.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی. (۱۳۷۰). **دیوان**. تصحیح م. درویش. تهران: جاویدان.
- عطارنیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۶۵). **منطق الطیر**. تصحیح دکتر محمد صادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی.
- عین‌القضاء همدانی. (۱۳۵۲). **تمهیدات**. به کوشش دکترعزیز عسیران. تهران: منوچهری.
- فانی، کامران و بهاء‌الدین خرمشاهی. (۱۳۶۴). **فرهنگ موضوعی قرآن مجید**. تهران: فرهنگ معاصر.
- فروزان فر، بدیع‌الزمان. (۱۳۳۹). **تحقیق در احوال و آثار شیخ عطار**. تهران: انجمن آثار ملی.
- فیض کاشانی. (۱۳۶۰). **کلمات مکنونه**. تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران: فراهانی.
- کلینی رازی، ابن جعفر محمد بن یعقوب. (۱۳۹۲ق). **الاصول من الکافی**. تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: اسلامیه.
- محبی‌الدین عربی (شیخ اکبر). (۱۳۸۱). **فتوحات مکیه**. ترجمه‌ی محمد خواجوی، تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد. (۱۳۶۱). **مقدمه‌ی برهان قاطع**. تهران: امیرکبیر.
- مفید، محمد (داور). (۱۳۲۴ق). **گنج گوهر**. شیراز، مطبعه‌ی محمدی.
- ملاصدرا (صدرالمتاهلین شیرازی). (۱۳۸۰). **اسفار**. ترجمه‌ی محمد خواجوی، تهران: مولا.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۶۳). **مثنوی معنوی**. به کوشش پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
- ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین. (۱۳۶۳). **جامع‌الحکمتین**. تصحیح هنری کربین و دکتر معین، تهران: طهوری.
- نجم‌الدین رازی. (۱۳۶۵). **مرصاد العباد من المبدء الی المعاد**. تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.

نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۵۶). **کلیله و دمنه**. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
نیکلسون، (رینولد.الین.) (۱۳۷۸). **شرح مثنوی معنوی**. ترجمه‌ی حسن لاهوتی. تهران: علمی و فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی